

## هویت شرطیه متصله در قاب‌نگاشته‌های منطقی مسلمانان

محمدعلی نوری\*

### چکیده

شرطیه متصله آن گونه که باید در نگاشته‌های ارسطو که مدون منطق ارسطویی است، مطرح نشده است. منطق‌دانان پیرو ارسطو در سنت اسلامی، با دستیابی به آثار رواقیان، به تفصیل از این قضیه بحث کرده‌اند. در این میان، نقش فارابی و به ویژه ابن سینا بسیار پررنگ است. بیشترین و اساسی‌ترین مباحث درباره متصله را ابن سینا در نگاشته‌های خود آورده و تقریباً دیگر منطق‌دانان پس از وی، مباحث خود درباره متصله را تحت تأثیر سخنان شیخ‌الرئیس مطرح کرده‌اند. در نگاشته پیش‌رو، این ادعا مستندسازی می‌شود و افزون‌بر آن، اندیشه منطق‌دانان مسلمان درباره ساختار و محتوای شرطیه متصله با بهره‌گیری از روش توصیف و تحلیل‌شناسایی می‌گردد. به‌باور منطق‌دانان مسلمان، قضیه متصله، مصداق حقیقی شرطیه است که در آن به اتصال یا نفی اتصال میان دو جزء مقدم و تالی که در قوه قضیه هستند، حکم می‌شود. این حکم گرچه می‌تواند به گونه اتصال لزومی و استلزام مقدم برای تالی و یا به گونه اتصال اتفاقی بدون وجود استلزام و به صرف تقارن اتفاقی باشد، ولی مصداق حقیقی متصله، لزومیه است که بیانگر اتصال واقعی میان دو نسبت است. هر دوی اتصال لزومی و اتفاقی نیز یا به گونه ایجابی و یا به گونه سلبی‌اند؛ با این التفات که متصله بودن سالبه به تسامح است؛ زیرا مفاد آن سلب اتصال است، نه اتصال سلب. منطق‌دانان مسلمان بر آنند که ویژگی اصلی قضیه متصله، حکم به اتصال یا نفی اتصال است و همه شرایط و احکام متصله مانند کمیت، کیفیت، جهت و صدق و کذب، به این حکم برمی‌گردد.

### کلیدواژه‌ها

ابن سینا، اجزای متصله، شرطیه متصله، صدق و کذب متصله، نسبت اتصالی، متصله حقیقی و غیر حقیقی، متصله موجهه.

## درآمد

قضیه به سه گونه حملیه، شرطیه متصله و شرطیه منفصله قابل تصویر است و شرایط، ویژگی‌ها و کارکرد هر کدام با دیگری متفاوت است. در این نگاشته به تبیین دیدگاه منطق‌دانان مسلمان درباره ساختار و مفاد شرطیه متصله پرداخته می‌شود و در ضمن آن سنجش این قضیه با دو قضیه دیگر نیز انجام می‌گیرد. متصله به معنای قضیه‌ای است که از دو جزء مقدم و تالی ترکیب یافته و به اتصال یا نفی اتصال میان آن دو حکم می‌شود. این قضیه به همراه منفصله که در آن به انفصال یا نفی انفصال میان دو جزء مقدم و تالی حکم می‌شود، دو قسم از شرطیه هستند و تمایز آن‌ها از حملیه در آن است که برخلاف دو طرف نسبت در حملیه، دو طرف نسبت در شرطیه، در قوه قضیه هستند.

اندیشه منطق‌دانان مسلمان درباره هویت ساختاری و محتوایی شرطیه متصله در ادامه مطرح می‌گردد و متفرع بر آن، چند هدف به عنوان خروجی نگاشته کنونی دنبال می‌شود: ۱. روشن شدن معنای متصله؛ ۲. تفکیک متصله از دیگر انواع قضیه؛ ۳. شناخت اجزای متصله و چگونگی چینش این اجزا در نشان دادن اتصال؛ ۴. آشنایی با اقسام متصله و تمایز این اقسام از یکدیگر؛ ۵. آگاهی از ویژگی‌های اتصال مانند صدق و کذب، ایجاب و سلب، کلیت و جزئیت و جهت؛ ۶. ایجاد زمینه برای شناخت بهتر قیاس‌های مشتمل بر قضیه متصله مانند اقترانی شرطی اتصالی و استثنایی اتصالی.

## ۱. پیشینه متصله

تمرکز منطق‌دانان مسلمان بر بحث از شرطیه و اقسام آن، یکی از نقاط امتیاز آنان از ارسطوست؛ زیرا در آثار ارسطو مباحث قضیه شرطی همسان قضیه حملی بررسی نشده و منطق ارسطو با نام منطق حملی مشهور است. با وجود این، نمی‌توان گفت ارسطو از شرطی آگاه نبود؛ زیرا وی درباره قول جازم - یعنی قضیه - می‌گوید:

نخستین قول جازم واحد، ایجاب است و پس از آن سلب و دیگر اقوال در صورتی

واحد هستند که میان آن‌ها ربط وجود داشته باشد... پس قول جازم هنگامی واحد است که بر نسبت بسیط دلالت کند یا نسبت‌های بسیط را به هم ربط دهد و هنگامی کثیر است که بر بیش از یک نسبت بسیط دلالت کند یا نسبت‌های بسیط را به هم ربط ندهد (ارسطو، ۱۳۷۸، ۱۷ الف، ص ۸-۱۸).

فارابی و ابن‌سینا که از شارحان مسلمان ارسطو هستند، دو تعبیر «دیگر اقوال در صورتی واحد هستند که میان آن‌ها ربط وجود داشته باشد» و «قول جازم هنگامی واحد است که نسبت‌های بسیط را به هم ربط دهد» را بر شرطی منطبق دانسته‌اند (فارابی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۸ و ۵۱؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۴۰-۴۱). نیز آن‌گونه که فارابی می‌گوید بسیاری از مفسران ارسطو، «دیگر اقوال» را بر اقوال جازمه غیرحمله‌ای اعم از شرطی و غیرشرطی حمل کرده‌اند (فارابی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۸).

فارابی بر این باور است که ارسطو در بحث قیاس، به گونه‌ای بسیار مختصر از شرطی سخن گفته است (همان، ص ۴۵). درباره شرطی متصله، گفته فارابی را می‌توان با چند گواه تأیید کرد:

۱. مثال‌هایی که ارسطو در قالب متصله به کار برده است (ارسطو، ۱۳۷۸، ۲۵ الف، ص ۳-۲۵ ب، ۱۴ و ۲۵ ب، ۳۷-۲۶ الف، ص ۲)؛ ۲. پرداختن ارسطو به قیاس خلف (همان، ۶۲ ب، ۲۹-۶۳ ب، ص ۲۰) که این قیاس در واقع ترکیبی از یک قیاس اقترانی شرطی مؤلف از متصله و حملیه و یک قیاس استثنایی اتصالی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۴۰۸)؛ ۳. اشاره به قیاس استثنایی اتصالی و ذکر گزاره متصله در این باره؛ برای نمونه، ارسطو گزاره متصله را در این استدلال به کار برده است: «اگر اضداد دارای قوه واحد نباشند، اضداد دارای علم واحد نیستند. لکن اضداد دارای قوه واحد نیستند. پس اضداد دارای علم واحد نیستند» (ارسطو، ۱۳۷۸، ۵۰ الف، ص ۱۶-۵۰ ب، ص ۲)؛
۴. بهره‌گیری از گزاره متصله در توضیح چگونگی ارتباط صدق و کذب میان مقدمات و نتیجه قیاس: الف) اگر مقدمات صادق باشند، نتیجه ضرورتاً صادق است؛ ب) اگر نتیجه کاذب باشد، دست کم یک مقدمه ضرورتاً کاذب است؛ ج) اگر نتیجه صادق باشد، مقدمات ممکن است کاذب باشند و صادق بودن‌شان ضروری نیست (همان، ۵۷ الف، ص ۳۶-۵۷ ب، ص ۱۸)؛

۵. به کارگیری گزاره متصله در بیان استدلالی که انتاج آن ضروری است، بدون اینکه از ساختار قیاس حملی برخوردار باشد: اگر انسان موجود باشد، جاندار موجود است و اگر جاندار موجود باشد، جوهر موجود است. پس اگر انسان موجود باشد، جوهر موجود است (همان، ۴۷ الف، ص ۲۹-۳۵).

فارابی همچنین می‌گوید: این تصور وجود داشته که ارسطو کتاب‌هایی درباره قیاس‌های شرطی نگاشته است، ولی در منطق به چنین نگاشته‌هایی برنخورده‌ام. وی می‌افزاید: مطالب مربوط به قیاس‌های شرطی که به ارسطو نسبت داده شده، تنها در نگاشته‌های مفسران ارسطو وجود دارد و آنان هم این مطالب را از ثاوفرسطس نقل کرده‌اند (فارابی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵). البته فارابی در *الجمع بین رأیی الحکیمین*، سخنی را به کتابی از ارسطو با عنوان «القیاسات الشرطیه» نسبت می‌دهد (همو، ۱۹۹۶، ص ۳۸).

ماکولسکی، مورخ منطق، درباره نگاه ارسطو به قضایای شرطی می‌گوید:

از دید وی جمله‌های شرطی در زمره قضیه که متضمن حقیقت یا کذب است، به‌شمار نمی‌آیند؛ زیرا ارتباط یا عدم ارتباط چیزی به چیز دیگر را به‌گونه آشکار بیان نمی‌کنند، بلکه احکامی‌اند که در آن‌ها دیدگاه متکلم هنوز روشن نشده و تنها یک توافق قراردادی میان گوینده و مخاطب را بیان می‌کنند. شرطی‌ها از نوع جمله‌هایی هستند که معمولاً چنین بیان می‌شوند: «فرض نمایم که چنین است». قضایای عطفی نیز بازگشت روشنی به وجود ندارند. بنابراین تنها قضایای قطعی (حملیه) را می‌توان قضیه به معنای خاص کلمه دانست (ماکولسکی، ۱۳۶۴، ص ۱۳۹).

ارسطو بر پایه بینش متافیزیکی خود می‌پنداشت قضایا باید مستقیماً بر واقعیت منطبق باشند. چنین بینشی سبب شد وی تنها قضایای قطعی را معتبر بداند و معنا و مفهوم معرفتی دیگر انواع قضایا را منکر شود و حقیقت موجود در آن‌ها را نیند (همان، ص ۱۴۶).

دیوید راس از شارحان ارسطو در سده بیستم نیز دیدگاه ارسطو درباره قضایای شرطی را

چنین آورده است:

وی احکام شرطی و انفصالی را به‌عنوان قضایای متمایز از احکام حملی بحث نکرد؛ زیرا گرچه میان قضایای ساده و مرکب تمیز داد، مقصودش از قضیه مرکب، این نوع قضایاست: «آ و ب، ج هستند»، «آ، ب و ج است»، «آ ب است و ج است» (Ross, 1995, p31).

برداشت ماکولسکی و دیوید راس درباره نگاه ارسطو به قضایای شرطی را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، با توجه به متن‌های ارسطو می‌توان نشان داد که وی قضیه را به حملی و شرطی تقسیم کرده و از قضایای شرطی - هرچند به گونه مختصر - سخن گفته است.

در تاریخ منطق، رواقیانی مانند خروسیس، ثاوفرسطس و اودیمنس، بخشی تفصیلی و کامل از گزاره شرطی را انجام داده‌اند (فارابی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۴۵) و از این رو منطق رواقی به منطق شرطی یا گزاره‌ها معروف است (موحد، ۱۳۷۳، ص ۲۲۰). خروسیس از میان پنج قاعده‌اش که به اثبات‌ناپذیرها معروف‌اند (همان)، دو قاعده وضع مقدم و رفع تالی در قیاس استثنایی اتصالی را با نظر به ماهیت شرطیه متصله بنا کرد. رواقیان از شرایط صدق و کذب قضایای متصله سخن گفته‌اند و سکستوس امپیریکوس در این باره چهار نظریه از رواقی‌ها را بیان می‌کند (Sextus, 1967, II, p110-112).

به نظر می‌رسد در فضای سنت اسلامی، نخستین بار فارابی با اقتباس از منطق رواقی، به بحث از متصله و تفکیک آن از حملیه و منفصله پرداخت. وی البته تنها در مقام بیان برخی از مطالب متصله، مانند اجزای اتصال و وجود اتصال میان آن‌ها و تقسیم اتصال به ضروری و اتفاقی برآمد و در مقام بیان شرایط صدق و کذب متصله و دیگر مسائل آن برنیامد. پس از فارابی، ابن‌سینا در کتاب‌های گوناگون منطقی‌اش، به‌ویژه در منطق شفاء، به‌صورت بسیار گسترده به بحث متصله، تقسیم آن به لزومیه و اتفاقیه، شرایط صدق و کذب متصله و دیگر مسائل و ویژگی‌های آن پرداخت؛ به‌گونه‌ای که تقریباً همه گفت‌وگوهای منطق‌دانان پس از وی درباره متصله آشکارا از دیدگاه او متأثر است.

## ۲. مفهوم‌شناسی متصله

در مقام شناسایی متصله باید به تفکیک آن از حملیه و منفصله توجه داشت. تعاریف منطق‌دانان

از متصله، مانع اغیار هستند و از یک سو به ویژگی ترکیب متصله از قضایا (جداسان با حملیه) و از دیگر سو به ویژگی مصاحبت و همراهی اجزایش با هم (جداسان با منفصله) اشاره کرده‌اند. البته این تعاریف از تعبیرهای یکسان برخوردار نیستند؛ زیرا بیشتر آن‌ها جامع افراد نیز هستند؛ چرا که به هر دو جنبه ایجاب اتصال میان مقدم و تالی و سلب اتصال میان مقدم و تالی و نیز به هر دو جنبه اتصال لزومی میان مقدم و تالی و اتصال اتفاقی میان مقدم و تالی اشاره کرده‌اند (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۷۱؛ طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۵)؛ ولی برخی از آن‌ها به جنبه ایجاب اتصال و نه سلب اتصال و نیز به جنبه اتصال لزومی و نه اتصال اتفاقی میان مقدم و تالی (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۲؛ سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۱۸) و برخی دیگر تنها به جنبه ایجاب اتصال میان مقدم و تالی (سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۴۱) اشاره کرده‌اند.

در توضیح معنای متصله تعاریف دیگر نیز وجود دارند که به ارتباط صدق و کذب مقدم و تالی پرداخته‌اند و در این باره به سه تعریف می‌توان اشاره کرد: الف) متصله، شرطیه‌ای است که در آن حکم شده باشد به اینکه مقدم و تالی با هم در صدق یا کذب توافق دارند (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۷۱)؛ ب) متصله، شرطیه‌ای است که در آن به صدق یا کذب تالی بر فرض صدق مقدم حکم شده باشد (کاتبی، ۱۹۹۸، ص ۲۱۱)؛ ج) متصله، شرطیه‌ای است که در آن به استصحاب مقدم برای تالی در صدق یا به سلب این استصحاب، حکم شده باشد (ارموی، ۱۲۹۴، ص ۱۱۱).

به نظر می‌رسد بهترین شناسه از متصله که در برخی از نگاه‌ها منطقی نیز بازتاب یافته چنین است: «قضیه‌ای که در آن به مصاحبت لزومی یا اتفاقی میان مقدم و تالی به گونه ایجاب یا سلب حکم می‌شود، به گونه‌ای که فرض وضع مقدم، وجود تالی در موجه یا رفع آن در سالبه را در پی دارد» (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۶۵؛ انصاری، ۱۳۸۶، ص ۱۷۱). دلیل برتر بودن این شناسه آن است که تعریفی جامع و مانع و کامل است و مهم‌ترین ویژگی‌های متصله را در خود نهفته دارد که عبارت‌اند از: ۱. متصله از دو جزء مقدم و تالی تشکیل یافته است؛ ۲. هر کدام از مقدم و تالی در اصل قضیه و دارای صدق و کذب بوده‌اند، ولی اکنون از حالت قضیه خارج شده‌اند؛ ۳. ارتباط میان مقدم و تالی یا لزومی است یا اتفاقی؛ زیرا اتصال میان دو

حکم و ترتب یکی از آن‌ها بر دیگری، یا به گونه لزومی است یا اتفاقی. بنابراین اتصال میان دو حکم، درباره گونه دوم نیز به کار می‌رود و به گونه نخست اختصاص ندارد؛ ۴. هر کدام از اتصال لزومی و اتفاقی می‌تواند ایجابی یا سلبی باشد؛ زیرا مقسم آن‌ها (متصله) از انواع قضیه است و از ویژگی‌های قضیه، تقسیم آن به موجب و سالبه است؛ ۵. صدق و کذب مقدم و تالی، در ایجاد رابطه اتصال میان آن‌ها تأثیرگذار نیست؛ ۶. در متصله موجب، فرض ثبوت مقدم، ثبوت تالی و در متصله سالبه، فرض ثبوت مقدم، نفی ثبوت تالی را در پی دارد.

### ۳. سنجش متصله با منفصله

متصله به همراه منفصله، اقسام قضیه شرطیه را تشکیل می‌دهند، ولی ارزش این دو نوع قضیه در شرطی بودن یکسان نیست، بلکه در تحقق معنای شرطی، متصله از اهمیت ویژه برخوردار است؛ زیرا اجزای آن برخوردار از شرط و جزاست و مقدم شرط تحقق تالی است (البته واقعی بودن این شرط، به متصله لزومیه اختصاص دارد و در متصله اتفاقیه شرط بودن مقدم برای تالی به گونه مصاحبت است)؛ در حالی که اجزای منفصله از یکدیگر انفصال دارند و میان آن‌ها رابطه شرط و مشروط برقرار نیست. از این رو ابن سینا بر آن است که لازم بود شرطیه به متصله اختصاص می‌یافت (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۶۱).

برای تمایز متصله از منفصله می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. مقدم و تالی متصله به جای هم به کار نمی‌روند، ولی هر کدام از مقدم و تالی منفصله به جای هم به کار می‌روند (همو، ۱۳۶۰، ص ۲۴)؛ زیرا جایگاه مقدم و تالی در متصله برخلاف منفصله بالطبع است، نه بالوضع؛ بدین معنا که در منفصله هر یک از دو جزء با دیگری تعاند دارد، ولی در متصله ممکن است استلزام دوطرفه نباشد، بلکه تنها یکی از دو جزء، ملزوم و جزء دیگر لازم باشد، نه اینکه هر دو جزء نسبت به یکدیگر هم ملزوم باشند و هم لازم (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۳). از این رو نیز میان اجزای متصله ترتیب وجود دارد و امکان جایگزینی هر کدام از آن‌ها در جایگاه مقدم یا تالی با حفظ معنا وجود ندارد؛ چون ممکن است مقدم، اخص از تالی باشد

که در این صورت از وضع مقدم، وضع تالی اعم لازم می‌آید، ولی از وضع تالی اعم، وضع مقدم اخص لازم نمی‌آید. هنگامی از وضع هر یک از مقدم و تالی، وضع دیگری لازم می‌آید که این دو با هم مساوی و متلازم باشند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۰۰-۱۰۱). البته باید توجه داشت که جایگزین نشدن مقدم و تالی متصله به لحاظ کلی بودن این جایگزینی است؛ زیرا جایگزینی آن‌ها به صورت جزئی که همان عکس است، ممکن است.

۲. در متصله تالی با مقدم موافق و سازگار است، ولی در منفصله تالی با مقدم مخالف و ناسازگار است. از این رو ایجاب متصله، حکم کردن به وجود این سازگاری و سلب متصله، حکم کردن به نبود این سازگاری است و بنابراین در صورت وجود سازگاری میان مقدم و تالی، اگر حتی مقدم و تالی هر دو سالبه باشند، قضیه متصله، موجه است (ابن سینا، ۱۳۶۰، ص ۲۴).

۳. برخلاف منفصله، متصله تنها از دو جزء تشکیل می‌شود (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۵۳).

۴. ادات اتصال در مقدم و تالی گوناگون‌اند و با هم تشابه ندارند، ولی ادات انفصال در مقدم و تالی از جهت معنا حتماً متشابه‌اند و از جهت لفظ ممکن است متشابه باشند (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۱).

۵. با جدا کردن بخش نخست متصله، می‌توان آن را با کلامی که خیر و قضیه نیست تکمیل کرد؛ مانند «اگر خورشید تابید، به من آب بده»، ولی با جدا کردن مقدم منفصله، تکمیل آن جز با قضیه ممکن نیست (همان، ص ۱۳۲).

۶. متصله می‌تواند عکس شود، ولی منفصله به دلیل اینکه میان اجزای آن ترتیب طبیعی وجود ندارد، عکس ندارد (همان، ص ۱۳۳).

۷. برخلاف اجزای منفصله، هر کدام از دو جزء متصله به گونه تام حد وسط قیاس اقترانی واقع می‌شود (همان، ص ۱۳۴).

۸. تکثر متصله به تکثر تالی است و تکثر منفصله در هر حالتی تا بی‌نهایت ممکن است (همان، ص ۱۳۵-۱۳۶).

۹. در منفصله عناد تام و عناد غیر تام در مفهوم عناد داخل نیستند، بلکه اطلاق عناد بر آن‌ها

به گونه اشتراک لفظی است، ولی در متصله اتصال تام و اتصال غیر تام در مفهوم اتصال داخل اند و تفاوت آن‌ها در شدت و ضعف اتصال است؛ زیرا به کمک معنای شرط و جزا، جایگاه اجزای اتصال از هم متمایز است؛ به گونه‌ای که اگر مقدم، تالی و تالی، مقدم شود، وضع دومی برای آن‌ها شمرده می‌شود. البته این وضع دوم تنها در ماده اتصال ایجاد می‌شود، نه در صورت اتصال (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۴۵)؛ زیرا جایگاه مقدم و تالی در متصله مشخص است و تغییر نمی‌کند.

#### ۴. سنجش متصله با حملیه

مقدم و تالی متصله، گاه در یک جزء یا در همه اجزا، با هم مشترک‌اند، مانند: «إن كان كل آ ب، فبعض آ ب»، «إن كان آ ب، فأ ج» و «إن كان آ ب، فب ج» (همان، ص ۲۵۶). گاه مقدم و تالی متصله در هیچ جزء با هم مشترک نیستند، مانند «ان كان ا ب، ف ج د». متصله در حالت نخست در قوه حملیه است (بهمینار، ۱۳۷۵، ص ۵۳).

اشتراک اجزای متصله می‌تواند چند گونه باشد: ۱. هم در موضوع و هم در محمول مشترک‌اند، مانند استلزام هر یک از دو کلی برای جزئی آن؛ ۲. تنها در موضوع مشترک‌اند، مانند استلزام حمل اخص بر شیء برای حمل اعم بر شیء در حالت ایجاب اتصال و به عکس در حالت سلب اتصال؛ ۳. تنها در محمول مشترک‌اند، مانند استلزام حمل شیء بر اعم برای حمل شیء بر اخص؛ ۴. موضوع مقدم با محمول تالی و محمول مقدم با موضوع تالی مشارک است، مانند استلزام مقدم برای عکس مستوی خود؛ ۵. تنها موضوع مقدم با محمول تالی مشارک است؛ ۶. تنها محمول مقدم با موضوع تالی مشارک است. عدم اشتراک اجزای متصله نیز مانند جایی است که مقدم مستلزم معلول خود یا مستلزم عکس نقیض خود است (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵-۱۹۶).

همه متصله‌ها، به ویژه متصله‌ای که مقدم و تالی آن در یک جزء مشترک‌اند، به حملیه قابل تبدیل هستند (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۵۶)؛ برای مثال، متصله «هرگاه جسم متحرک بالاراده

باشد، پس حساس است»، در قوه حملیه «هر جسم متحرک بالاراده حساس است» می‌باشد (فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۱).

در متصله، گاه دلالت اتصال پس از وضع موضوع و گاه پیش از وضع موضوع است. مثال متصله نخست قضیه «الشمس کلما كانت طالعة، فالنهار موجود» است. این متصله، بسیار به حملیه نزدیک است؛ زیرا می‌توان همه واژگان پس از موضوع را به گونه محمولی واحد نشان داد: «الشمس شیء من صفته أنه إذا كان طالعا، كان النهار موجودا». اگر به جای «شیء من صفته ...» واژه الف نهاده شود: «إنَّ الشمس، الف»، در معنای قضیه تغییری ایجاد نمی‌شود. بنابراین قضیه فوق مردد است میان اینکه از آن شرطی قصد شود یا حملی. مثال متصله دوم قضیه «إن كانت الشمس طالعة، فالنهار موجود» است. این قضیه، متصله بالفعل است و حملی نیست و حملی تنها می‌تواند با آن ملازم باشد. دو متصله‌ای که ادات اتصال در آن، پیش یا پس از موضوع قرار می‌گیرد، همیشه با هم متلازم‌اند و نظیر تلازم آن‌ها در هیچ دو متصله‌ای وجود ندارد (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۵۷).

##### ۵. تقسیم متصله به لزومیه و اتفاقیه

متصله به لزومیه و اتفاقیه تقسیم می‌شود. در لزومیه میان مقدم و تالی علاقه‌ای ذاتی وجود دارد و از این رو تالی از لوازم مقدم است. به‌باور ابن سینا، در تلازم میان مقدم و تالی، یا مقدم، علت تالی است یا مقدم، معلول تالی است یا مقدم و تالی با هم متضایف‌اند یا هر دوی مقدم و تالی معلول علتی واحد هستند یا تلازم مقدم با تالی به گونه‌های دیگر است (همان، ص ۲۳۳-۲۳۴). در این صورت تلازم در لزومیه به رابطه علیت میان مقدم و تالی برمی‌گردد. در متصله اتفاقیه میان مقدم و تالی علاقه‌ای ذاتی وجود ندارد و از این رو تالی از لوازم مقدم نیست و اتصال آن‌ها از باب اتفاق است، مانند «اگر روز موجود باشد، حسن درس می‌خواند» (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸).

ابن سینا بر آن است که اتصال و اتباع در متصله به سه گونه است: ۱. وضع مقدم، ذاتاً اتباع تالی را هم در وجود و هم در بداهت عقلی اقتضا دارد، مانند «إن كانت الشمس طالعة، فالنهار

موجود»؛ ۲. وضع مقدم، ذاتاً اتباع تالی را تنها در وجود و نه در بداهت عقلی اقتضا دارد. مثال آن، هر متصله‌ای است که اتصال میان مقدم و تالی آن لزومی است، ولی آگاهی از آن به کسب و نظر نیازمند است؛ ۳. وضع مقدم، اتباع تالی را نه ذاتاً، بلکه به گونه اتفاق اقتضا دارد، مانند «اگر انسان موجود باشد، پس اسب موجود است». در اتباع اتفاقی مهم آن است که انسان حتی با فکر و نظر به تلازم میان مقدم و تالی پی نبرد و این البته به معنای نفی تلازم وجودی و فی نفسه میان مقدم و تالی نیست. بنابراین متصله به سه نوع تقسیم می‌شود: ۱. لزومیه به حسب وجود و به حسب بداهت عقلی؛ ۲. لزومیه به حسب وجود و نیازمند کسب؛ ۳. اتفاقیه (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۳۳-۲۳۴). از دید ابن سینا، اگر شرطیه متصله را متصله به حسب شرط و جزا بدانیم و نه به حسب رابطه لزومی یا اتفاقی میان مقدم و تالی، متصله حقیقی تنها لزومیه است و اتفاقیه نمی‌تواند متصله باشد (همان، ص ۲۳۴-۲۳۵)؛ زیرا مقدم و تالی در اتفاقیه به دلیل اینکه میان آن‌ها هیچ گونه علاقه ذاتی وجود ندارد، در واقع نسبت به هم شرط و جزا نیستند.

ابن سینا همچنین واژه متصله را در دو معنای مطلق و حقیقی به کار می‌برد. مراد وی از متصله مطلق، معنای عام متصله، یعنی متصله اعم از لزومیه و اتفاقیه است و مراد وی از متصله حقیقی، مصداق کامل متصله، یعنی متصله لزومیه است. وی در همین راستا می‌گوید: اتصال مطلق اعم از اتصال حقیقی است؛ زیرا تقسیم می‌شود به آنچه معیت تالی با مقدم، لزومی است و آنچه معیت تالی با مقدم، اتفاقی است (همان، ص ۲۳۷). خواجه طوسی نیز در اشاره به متصله مطلق می‌گوید، متصله یا لزومیه است یا اتفاقیه و بر هر دوی آن‌ها «صحبه مطلقه» صادق است (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۱۱۷).

## ۶. تقسیم متصله به موجه و سالبه

متصله همچون حملیه به موجه و سالبه تقسیم می‌شود. معنای ایجاب متصل آن است که فرض مقدم به تنهایی و بدون نیاز به چیز دیگر، مستلزم (یا مستصحب) تالی است و معنای سلب متصل، سلب این لزوم (یا استصحاب) است (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۶).

متصله موجهه، بسیط تر از متصله سالبه است؛ بدین معنا که تحقق موجهه متصله به تعقل سالبه متصله وابسته نیست، ولی تحقق سالبه متصله به تعقل موجهه آن وابسته است؛ زیرا سلب هر قضیه، رفع نسبت ایجابی آن است و بنابراین در جایی سلب اتصال تحقق می‌یابد که ایجاب اتصال فرض شود. متصله سالبه به دلیل برخورداری از همین مفاد نفی اتصال، اطلاق متصله بر آن مجازی است و سبب مجاز هم تشابه سالبه متصله با موجهه متصله در یا اجزا یا استعداد پذیرش اجزا برای اتصال و یا تقابل این دو قضیه با هم است (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۱۱۲-۱۱۳).

با لحاظ اینکه ملاک موجهه و سالبه بودن متصله، ایجاب و سلب خود اتصال است، نه ایجابی یا سلبی بودن مقدم و تالی، ممکن است در متصله موجهه یکی از مقدم و تالی یا هر دوی آن‌ها سالبه باشد، مانند «هرگاه چیزی حیوان نباشد، انسان هم نیست». نیز ممکن است در متصله سالبه، یکی از مقدم و تالی یا هر دوی آن‌ها موجهه باشد، مانند «چنین نیست که هرگاه چیزی فرشته باشد، انسان هم هست» (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۳).

براساس گزارش ابن سینا، بسیاری براین باورند که متصله در حکم ایجاب اتصال و منفصله در حکم سلب اتصال است و بنابراین در شرطی‌ها ایجاب و سلب راه ندارد؛ چراکه ایجاب شرطی همان متصله موجهه و سلب شرطی همان منفصله (انفصال اتصال) است. ابن سینا در رد این دیدگاه می‌گوید ایجاب و سلب مقدم و تالی در ایجاب و سلب متصله نقش ندارد و از این رو مفاد متصله موجهه را باید ایجاب اتصال و تابعیت تالی از مقدم و مفاد متصله سالبه را باید سلب اتصال و نبود تابعیت تالی از مقدم دانست. پس نباید سلب اتصال را با انفصال یک چیز شمرد؛ هر چند انفصال لازمه سلب اتصال است. همچنین سلب اتصال را نمی‌توان همانند عده‌ای دیگر، سالبه بودن تالی دانست؛ زیرا در این صورت مستلزم آن است که سلب وارد بر تالی متصله به معنای نقیض متصله باشد و در این صورت برای نمونه نقیض قضیه کاذب «اگر خورشید طلوع کند، پس شب موجود است»، قضیه صادق «اگر خورشید طلوع کند، پس شب موجود نیست» خواهد بود و این سخن درست نیست؛ چون اگر درست باشد، باید بپذیریم که قضیه «هرگاه خورشید طلوع کند، هوا ابری نیست» نقیض قضیه «هرگاه خورشید طلوع کند، هوا ابری است»

باشد، در حالی که این دو قضیه نمی‌توانند متناقض باشند چرا که هر دو کاذب هستند و دلیل کذبشان هم آن است که هر دو دارای سور کلیه هستند. از این رو در متصله سالبه، مقدم و تالی به حال خود باقی می‌مانند و اتصال سلب می‌شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۵۸-۲۶۰).

## ۷. تقسیم متصله به لحاظ نوع قضیه به کار رفته در اجزای آن

ملاک تحقق قضیه، وجود حکم است و در متصله تنها یک حکم وجود دارد و آن، حکم به اتصال یا نفی اتصال میان مقدم و تالی است (بغدادی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۴). از این رو متصله، یک قضیه مرکب نیست، بلکه قضیه‌ای است که صلاحیت تحلیل به دو قضیه را دارد (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸). این صلاحیت هم به معنای آن نیست که اجزای متصله حتماً پیش از ترکیب، به صورت بالفعل قضیه‌اند؛ زیرا احتمال دارد پیش از تشکیل متصله، اساساً قضیه‌ای وجود نداشته باشد و خود متصله زمینه پیدایش قضایای بالفعل را به وجود بیاورد (همان). متصله از حیث ماهیت اجزایش که در قوه چه قضیه‌ای هستند، می‌تواند نه گونه ترکیب بیابد:

۱. از دو حملیه، مانند «اگر خورشید بتابد، روز موجود است»؛
۲. از دو متصله، مانند «اگر هرگاه روز موجود باشد، خورشید طلوع کرده است، آنگاه هرگاه شب موجود باشد، خورشید غروب کرده است»؛
۳. از دو منفصله، مانند «اگر یا جسم ساکن است یا متحرک، آنگاه یا برخی جواهر ساکن‌اند یا متحرک»؛
۴. از مقدم متصله و تالی منفصله، مانند «اگر هرگاه خورشید طلوع کرده باشد، روز موجود است، آنگاه یا روز موجود است یا خورشید طلوع نکرده است»؛
۵. از مقدم منفصله و تالی متصله، مانند «اگر یا این عدد زوج است یا فرد، آنگاه هرگاه این عدد زوج باشد، فرد نیست»؛
۶. از مقدم حملیه و تالی متصله، مانند «اگر همیشه طلوع خورشید، علت وجود روز باشد، آنگاه هرگاه روز موجود باشد، خورشید طلوع کرده است»؛

۷. از مقدم متصله و تالی حملیه، مانند «اگر هر گاه روز موجود باشد، خورشید طلوع کرده است، آنگاه طلوع خورشید، علت وجود روز است»؛

۸. از مقدم حملیه و تالی منفصله، مانند «اگر چیزی، عدد باشد، آنگاه یا آن چیز، زوج است یا فرد»؛

۹. از مقدم منفصله و تالی حملیه، مانند «اگر یا چیزی، زوج است یا فرد، آنگاه آن چیز، عدد است» (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۵۳-۲۵۵).

دلیل ترکیب نه گانه متصله آن است که از یک سو متصله از دو قضیه ترکیب می یابد و هر قضیه بر سه گونه حملیه، متصله و منفصله است و از دیگر سو برخلاف منفصله، ترتیب مقدم و تالی در متصله، طبعی است، نه وضعی (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۱۳۰).

متصله ترکیب یافته از دو حملی را متصله بسیطه می خوانند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۰)؛ زیرا مقدم و تالی این متصله، قابل تجزیه و تقسیم به قضیه نیستند و از این رو تنها یک تألیف شرطی در این متصله وجود دارد (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹۷). گونه های دیگر متصله، به دلیل مشتمل بودن مقدم یا تالی بر شرطیه، به بیش از یک تألیف شرطی، تحلیل پذیر هستند.

#### ۸. صدق و کذب متصله

در متصله، صدق و کذب به اجزا تعلق نمی گیرد، بلکه به کل قضیه تعلق می گیرد؛ زیرا رابطه در متصله، هریک از مقدم و تالی را از حالت خبریت و قابلیت صدق و کذب خارج ساخته، تلازم و اتباع تالی نسبت به مقدم را بیان می کند (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۱۵). از این رو در متصله صادق، گاه مقدم کاذب است، مانند «اگر پنج زوج باشد، پس عدد است» و گاه هم مقدم و هم تالی کاذب اند، مانند «اگر پنج زوج باشد، پس به دو نیم تقسیم می شود». این متصله ها را در اصطلاح امروزی، شرطی خلاف واقع می گویند (ر.ک: موحد، ۱۳۸۲).

درباره متصله نخست، ابن سینا می گوید این قضیه از یک جهت صادق و از یک جهت کاذب است؛ زیرا در نفس الأمر کاذب است و چنین اتصالی در خارج و واقع وجود ندارد، ولی

برای کسی که به آن ملتزم شده، صادق است. این متصله برای کسی که به صدق مقدم آن ملتزم است، به صورت یک قیاس که یک مقدمه آن حذف شده تحلیل می‌شود: ۱. پنج زوج است؛ ۲. هر زوج عدد است. پس پنج عدد است. اگر در انتاج این قیاس، صدق مقدمات و تطابق آن‌ها با نفس‌الأمر معتبر باشد، محال است صغرای این قیاس پذیرفته شود؛ زیرا در جهان هستی، تحقق عدد «پنج زوج» محال است (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۳۹-۲۴۰). بنابراین از دید ابن سینا، تلازم میان مقدم و تالی در این متصله گرچه حقیقی است، تحقق‌پذیر نیست. تقریر خواجه طوسی از سخن ابن سینا، آن است که این نوع متصله به دلیل انطباق نداشتن با واقع، لزومیه حقیقی نیست و لزومیه بودنش تنها در مقام گفت‌وگو و وضع لفظ است (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۷۲-۷۳).

سخن ابن سینا را می‌توان درباره متصله دوم نیز جاری دانست. بهمنیار به پیروی از دیدگاه ابن سینا، درباره متصله دوم می‌گوید: «صدق این نوع متصله، تنها در ظرف اعتبار وضع مقدم است و دلیل صدق اعتباری‌اش آن است که میان دو امر محال، تلازم وجود دارد و از این رو وضع یکی از آن‌ها مستلزم وضع دیگری است» (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۵۱). البته بهمنیار چون تالی این متصله را (بر فرض پذیرش صدق مقدم) صادق می‌شمارد (همان)، به نظر می‌رسد در نگاه وی، متصله دوم با متصله نخست یکی است و میان آن‌ها تفاوتی وجود ندارد. ساوی با پذیرش کاذب بودن هر دو جزء متصله دوم، بر آن است که این قضیه، متصله حقیقی، یعنی لزومیه است و صادق بودنش به این دلیل است که در صدق متصله حقیقی، صدق اجزای آن شرط نیست، بلکه شرط صدق این متصله، وجود تلازم میان وضع مقدم و وضع تالی است (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲).

سهروردی درباره متصله «اگر هفت زوج باشد، پس به دو متساوی تقسیم می‌شود»، می‌گوید: برخی تنها یک جزء این متصله را کاذب می‌دانند؛ زیرا بر این باورند که تالی این متصله بنا بر فرض پذیرش مقدم، صادق است؛ اما باید گفت هیچ کدام از مقدم و تالی این متصله، قابل صدق و کذب نیست؛ چرا که متصله از این جهت که تنها یک قضیه است، یک صدق و کذب بیشتر ندارد. قابلیت صدق و کذب دو جزء متصله در جایی تصور دارد که میان آن‌ها، ربط

شرطی نباشد و روشن است که در این صورت هر دوی آنها در متصله یادشده کاذب هستند. وی می‌گوید، مثال متصله‌ای که از یک جزء صادق و یک جزء کاذب تشکیل یافته، عبارت است از: «اگر هفت زوج باشد، پس عدد است» (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۸-۱۴۹).

شرط صدق متصله لزومیه آن است که دارای مقدم صادق و تالی کاذب نباشد، مانند «اگر خورشید بتابد، پس هوا روشن نمی‌شود» (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۶۰-۲۶۱). دلیل کذب این متصله آن است که میان باطل و حق رابطه لزوم وجود ندارد (همان، ص ۲۴۰-۲۴۱). بنابراین در صدق متصله لزومیه سه حالت متصور است: ۱. مقدم، کاذب و تالی صادق باشد، مانند «اگر انسان انسان سنگ باشد، پس انسان جسم است»؛ ۲. هر دو مقدم و تالی کاذب باشند، مانند «اگر انسان سنگ باشد، پس انسان جماد است»؛ ۳. هر دو مقدم و تالی صادق باشند، مانند «اگر خورشید بتابد، پس هوا روشن می‌شود» (همان، ص ۲۶۰-۲۶۱). صادق بودن متصله لزومیه از مقدم و تالی صادق آشکار و بدیهی است و براساس آن می‌توان به صادق بودن دو قسم دیگرش پی‌برد؛ زیرا اگر صادق با صادق ملازم است، پس نقیض ملزوم با نقیض لازم که هر دو کاذب‌اند، ملازم است. نیز در متصله لزومیه احتمال دارد لازم، اعم از ملزوم باشد و بنابراین متصله دارای تالی صادق و مقدم کاذب می‌تواند صادق باشد (فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۲). ابن سینا می‌گوید: گاه متصله صادق از اجزایی تشکیل می‌یابد که نه صدق آنها روشن است و نه کذب‌شان، مانند «إن كان عبدالله یكتب، فیحرك یده». وی سرانجام توجه می‌دهد که بسیاری از اشتباهاتی که درباره متصله لزومیه رخ می‌دهد، به دلیل درک نکردن این واقعیت است که ارزش و اعتبار شرطیه، به نسبت میان اجزای آن است، نه خود اجزا (ابن سینا، ۱۴۰۴، ص ۲۶۱).

خونجی درباره صدق و کذب اجزای متصله می‌گوید:

متصله لزومیه موجه در سه حالت می‌تواند صادق باشد: ۱. مقدم و تالی، هر دو صادق باشند؛ ۲. مقدم و تالی، هر دو کاذب باشند؛ ۳. تالی، صادق و مقدم، کاذب باشد. دلیل صدق حالت سوم این است که تالی متصله می‌تواند اعم از مقدم باشد. لزومیه موجه اگر مقدمش صادق و تالی اش کاذب باشد، نمی‌تواند صادق باشد؛ زیرا محال است

صادق مستلزم کاذب باشد. متصله اتفاقیه موجه تنها در دو حالت می‌تواند صادق باشد: ۱. مقدم و تالی، هر دو صادق باشند؛ ۲. تالی، صادق و مقدم، کاذب باشد. لزومیه موجه کاذبه، در هر چهار حالت متصور، می‌تواند تحقق یابد و اتفاقیه موجه به جز ترکیب از مقدم و تالی صادق، در سه حالت دیگر می‌تواند کاذب باشد. حکم لزومیه و اتفاقیه سالبه در صدق و کذب اجزایشان، به عکس موجه‌های آنهاست؛ یعنی حکم صادق آنها، حکم کاذب موجه‌ها و حکم کاذب آنها، حکم صادق موجه‌هاست (خونجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۸-۱۹۹).

دیدگاه ارموی با خونجی درباره صدق و کذب اجزای متصله اندکی تفاوت دارد. وی با فرق نهادن میان لزومیه صادق کلیه و جزئیه، معتقد است ترکیب لزومیه صادق جزئیه از مقدم صادق و تالی کاذب ممکن است (ارموی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۳)؛ زیرا جایز است صدق مقدم برپایه برخی از اوضاع و شرایط و صدق ملازمه جزئیه برپایه برخی دیگر از اوضاع و شرایط باشد؛ برای مثال، در متصله «گاه اگر چیزی حیوان باشد، پس ناطق است»، اگر موضوع در مقدم، هر حیوانی جز انسان باشد، مقدم، صادق و تالی، کاذب است. با وجود این، چون این احتمال هم وجود دارد که موضوع در مقدم، انسان باشد، میان مقدم و تالی تلازم جزئی برقرار است (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۴). قطب رازی از این سخن نتیجه می‌گیرد که در قیاس استثنایی اتصالی، لزومیه جزئیه، منتج نیست (همان).

ارموی همچنین با تقسیم متصله اتفاقیه به عامه و خاصه می‌گوید: «در صدق اتفاقیه عامه، صدق تالی کفایت می‌کند، ولی در صدق اتفاقیه خاصه باید هر دوی مقدم و تالی صادق باشند» (ارموی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۳). به‌دیگرسخن، متصله اتفاقیه برای اینکه صادق باشد، حتماً باید تالی آن صادق باشد (قطب شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۳۸۳). در این صورت، اگر در صدق متصله اتفاقیه، به همین مقدار بسنده شود، اتفاقیه را عامه می‌گویند، ولی اگر در صدق متصله اتفاقیه، صادق بودن مقدم نیز شرط باشد، اتفاقیه را خاصه می‌نامند (قطب رازی، ۱۲۹۴، ص ۲۰۴). دلیل کذب متصله اتفاقیه در صورت کاذب بودن تالی، این است که معنای اتصال و توافق، ثبوت

قضیه بر فرض قضیه دیگر است و اگر تالی، خودش ثابت نباشد، چگونه می‌تواند با فرض مقدم توافق و اتصال داشته باشد (همان). به‌باور قطب رازی، اگر در اتفاقی بودن متصله، نبود علاقه میان مقدم و تالی، شرط نباشد، بلکه ملاک اتفاقی بودن، صدق تالی یا صدق مقدم و تالی باشد، ترکیب اتفاقیه عامه کاذبه از مقدم و تالی صادق و نیز مقدم کاذب و تالی صادق محال است. ترکیب اتفاقیه خاصه کاذبه هم تنها از مقدم و تالی صادق محال است؛ اما اگر نبود علاقه میان مقدم و تالی، شرط اتفاقی بودن متصله باشد، ترکیب اتفاقیه کاذبه همانند لزومیه کاذبه، از هر چهار حالت صدق و کذب اجزا، ممکن است (همان، ص ۲۰۴-۲۰۵).

#### ۹. سور در متصله

در متصله مانند هر قضیه دیگر، ویژگی حصر و اهمال و تشخیص وجود دارد (ابن سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۱). این ویژگی به اجزای متصله تعلق نمی‌گیرد، بلکه به حالات اتصال تعلق می‌گیرد. حکم به عمومیت و خصوصیت اتصال، مقتضی حصر، حکم مجرد از تعمیم و تخصیص، مقتضی اهمال و تقييد حکم به حالتی که شرکت بردار نیست، مقتضی تشخیص است (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۲). از این رو کلیت متصله به این معناست که رابطه اتصال میان مقدم و تالی بنابر هر شرط و وضعی که برای مقدم فرض شود برقرار است؛ اگرچه مقدم و تالی جزئی باشند. جزئیت متصله نیز بدین معناست که حکم به اتصال، بر برخی اوضاع و احوال مقدم، متوقف است؛ اگرچه مقدم و تالی، هر دو کلی باشند. اهمال متصله به این معناست که کلیت و جزئیت اتصال بیان نشود (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۶۳-۱۶۴). تشخیص بودن متصله هم به این معناست که اتصال میان مقدم و تالی، در وقت و وضع و حالتی معین است (فخر رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۳؛ خونجی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶).

همچنین مراد از کلیت در متصله، اتصال تالی با تکرار مقدم نیست، بلکه اتصال تالی با همه حالات مقدم است؛ برای نمونه، کلیت در متصله «کلما کان ج ب، ف د ز»، به این معنا نیست که هر بار ج ب باشد، پس د ز است، بلکه به معنای آن است که در هر حالت که ج به ب

متصف می‌شود، پس د ز است؛ زیرا ممکن است مقدم متصله دارای تکرار نباشد و یک امر موجود ثابت باشد. البته حالات مقدم اعم از این است که حالت تکرار یا حالتی دیگر غیر از تکرار باشد. بنابراین در متصله‌ای که مقدم آن دارای تکرار است، مانند «کلما طلعت الشمس، فالنهار موجود»، کلیت به معنای اتصال تالی با حالت تکرار مقدم است و در متصله‌ای که مقدم آن دارای تکرار نیست، مانند «کَلِّمًا كَان وَاجِبُ الْوُجُودِ بِذَاتِهِ بَرِيئًا عَنِ الْمَادَّةِ، فَهُوَ يَعْقِلُ ذَاتَهُ»، کلیت به معنای اتصال تالی با همه حالات متصور برای مقدم است (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۵۱).

#### ۱۰. تحریف در متصله

برخی از قضایا صورت و قالب متصله ندارند، ولی می‌توانند بیان‌کننده رابطه اتصال میان دو حکم باشند و بنابراین در قوه متصله‌اند. نمونه آن‌ها، قضایای «لایکون ا ب، أو یکون ج د»، «لایکون ا ب، أو حتی یکون ج د» و «لایکون ا ب، أو إلا أن یکون ج د» است که در قوه متصله «إن کان ا ب، ف ج د» هستند. نیز قضیه «یکون ا ب، و لیس ج د» در قوه متصله «إن کان ا ب، فلیس ج د» می‌باشد. در متصله «إنما یکون ا ب إذا کان ج د»، جای مقدم و تالی عوض شده و واژه «إنما» بر منحصر بودن تبعیت تالی از مقدم دلالت دارد. همه این قضایا متصله محرفه هستند (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۵۱-۲۵۲). بنابراین متصله محرفه قضیه‌ای است که از ادات اتصال خالی است، ولی معنای آن در قوه متصله است (طوسی، ۱۳۷۵ ب، ج ۱، ص ۱۴۰).

#### ۱۱. جهت در متصله

اگر جهت اتصال ذکر گردد، متصله را متصله موجهه می‌نامند. ابن سینا درباره جهت در متصله می‌گوید: اتصال همچون حمل به سه گونه وجودی، ممکن و ضروری است. اتصال وجودی آن است که با وضع مقدم، تالی به گونه لزومی وضع شده باشد، بدون اینکه اتصال همیشگی باشد. اتصال ممکن آن است که با وضع مقدم، تالی نیز وضع شده باشد، بدون اینکه اتصال، لزومی و نیز همیشگی باشد. اتصال ضروری آن است که به گونه

همیشگی، با وضع مقدم، تالی وضع شده باشد. البته جهت امکان به متصله اتفاقیه اختصاص دارد؛ زیرا در اتفاقیه، با وضع مقدم، تالی ممکن است تحقق داشته یا نداشته نباشد، ولی در لزومیه گرچه احتمال دارد با وجود یک شرط، اتصال امکانی میان مقدم و تالی لزومی شود، این شرط، در هر وضع مقدم وجود ندارد و حتی احتمال دارد در برخی از اوضاع مقدم، شرطی وجود داشته باشد که مانع لزومی شدن اتصال امکانی شود (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ص ۲۹۱-۲۹۲).

سهروردی با نفی متصله بودن اتفاقیه و مجازی شمردن اطلاق متصله بر متصله اتفاقیه، ممکنه بودن اصل متصله را نمی‌پذیرد و بر آن است که ربط میان اجزای متصله باید لزومی باشد و در صورت ممکنه بودن، میان مقدم و تالی، ارتباط و اتصال نیست. وی همچنین به این دلیل که جهت وجودی، دوام اتصال را نمی‌رساند، بر آن است که متصله نمی‌تواند وجودیه باشد (سهروردی، ۱۳۸۵، ص ۴۰۷-۴۰۸).

خواجه طوسی پس از بیان سخنان ابن سینا درباره جهت در متصله می‌گوید، اگر استصحاب مطلق در متصله را به ازای حمل در حملیه، اطلاق عام در نظر بگیریم، می‌توان جهت اتصال را به گونه دیگر نیز بیان کرد: استصحاب بدون وجود بالفعل، امکان است. لزوم که مقتضی تأکید استصحاب و به ازای ضرورت حمل می‌باشد، ضرورت است. اتفاق، وجود خالی از ضرورت است. خواجه طوسی این روش تقسیم درباره جهات متصله را با روش ابن سینا منافی نمی‌داند، بلکه در نگاه وی نتیجه هر دو تقسیم، یکی است. وی سپس می‌گوید تفصیل دادن بحث درباره جهات متصله و گردآوری آنها از اهمیت فراوان برخوردار نیست. آنچه مهم است، پرداختن به متصله‌های وجودی، یعنی استصحابی، لزومی و اتفاقی از نظر کیفیت و کمیت است؛ زیرا از یک سو این بحث پایه بحث تناقض و عکس را تشکیل می‌دهد و از دیگر سو تناقض و عکس، مبنای قیاس هستند (طوسی، ۱۳۷۵ الف، ص ۱۳۴). علامه حلی رابطه استصحاب و اتفاق در متصله با جهت امکان و اطلاق در این قضیه را بر عکس خواجه آورده و بر آن است که اتفاق، شبیه امکان و استصحاب، شبیه اطلاق است (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۳).

## نتیجه

با بررسی نگاشته‌های منطقی آشکار می‌گردد که منطقدانان مسلمان به بررسی همه جوانب شرطیه متصله پرداخته و شناسایی خوبی از این قضیه به‌دست داده‌اند. براساس این نگاشته‌ها، قضیه متصله از یک سو با حملیه و از دیگر سو با منفصله تفاوت دارد و به‌معنای قضیه‌ای شرطی است که در آن به اتصال لزومی یا اتفاقی میان مقدم و تالی به‌گونه ایجاب یا سلب حکم می‌شود. این قضیه با وجود تقسیم به لزومیه و اتفاقیه، مصداق حقیقی آن لزومیه است؛ زیرا اتصال میان مقدم و تالی در لزومیه به‌واسطه علاقه ذاتی است؛ برخلاف اتصال در اتفاقیه که به‌صرف اتفاق است. مفاد ایجاب در متصله، وجود اتصال میان وضع مقدم و وضع تالی است و مفاد سلب در این قضیه، نبود این اتصال است و ایجاب و سلب هریک از مقدم و تالی، در ایجاب و سلب اتصال میان آن‌ها نقش ندارد.

صدق و کذب متصله نیز به مطابقت و عدم مطابقت اتصال میان مقدم و تالی با واقع و نفس‌الامر است و هیچ‌یک از مقدم و تالی به‌تنهایی و بدون ملاحظه اتصال یا سلب اتصال میان آن‌ها، از صدق و کذب برخوردار نیستند. البته شرایط صدق و کذب متصله لزومیه با متصله اتفاقیه متفاوت است. گاه در متصله تحریف رخ می‌دهد و معنای تحریف در متصله آن است که ادات اتصال وجود نداشته باشد، ولی معنای قضیه در قوه متصله باشد. کلیت و جزئیت متصله نیز به کلیت و جزئیت حالات اتصال برمی‌گردد و نه به کلیت و جزئیت مقدم و تالی. متصله به دلیل اینکه هر یک از مقدم و تالی آن می‌تواند حملیه یا متصله یا منفصله باشد و نیز ترتیب میان مقدم و تالی آن برخلاف منفصله، طبعی و نه وضعی است، نه‌گونه ترکیب می‌یابد. در متصله موجهه، جهت اتصال بیان می‌گردد و این جهت به سه‌گونه وجودی، امکانی و ضروری است.

## منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۶۰، *دانشنامه علایی (منطق و فلسفه اولی)*، تصحیح احمد خراسانی، تهران، کتابخانه فارابی.
۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۵، *الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۴، *الف، الشفاء، المنطق، العبارة*، زیر نظر ابراهیم مدکور و تحقیق محمود خضیری، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۴، *ب، الشفاء، المنطق، القیاس*، زیر نظر ابراهیم مدکور و تحقیق سعید زاید، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۵. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۵، *منطق المشرقیین*، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.
۶. ابوالبرکات بغدادی، هبة الله بن علی، ۱۳۷۳، *الکتاب المعتبر فی الحکمة*، تصحیح فتحعلی اکبری، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
۷. ارسطو، ۱۳۷۸، *منطق ارسطو (ارگانون)*، ترجمه ادیب سلطانی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
۸. ارموی، سراج الدین محمود، ۱۲۹۴، «مطالع الانوار»، در: *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، با شرح قطب الدین رازی، قم، انتشارات کتبی نجفی.
۹. انصاری، محمد بن جابر، ۱۳۸۶، *تحفة السلاطین (منطق فارسی)*، تحقیق و تصحیح احد فرامرز قراملکی، تهران، میراث مکتوب.
۱۰. بهمنیار، ابن مرزبان، ۱۳۷۵، *التحصیل*، تصحیح مرتضی مطهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. خونجی، محمد بن نامور، ۱۳۸۹، *کشف الاسرار عن غوامض الافکار*، مقدمه و تحقیق خالد رویهب، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۱۲. ساوی، عمر بن سهلان، ۱۹۹۳، *البصائر النصیریة فی علم المنطق*، مقدمه رفیق عجم، بیروت، دار الفکر اللبنانی.
۱۳. سبزواری، ملاهادی، ۱۳۸۴، *شرح المنظومة*، تصحیح حسن حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب.
۱۴. سهروردی (شیخ اشراق)، یحیی بن حبش، ۱۳۳۴، *منطق التلویحات*، تحقیق و مقدمه علی اکبر فیاض، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۵. \_\_\_\_، ۱۳۸۵، *المشارع و المطارحات*، تصحیح مقصود محمدی و اشرف عالی‌پور، کرج، نشر حق‌یاوران.
۱۶. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۱، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، تصحیح و تعلیقه محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
۱۷. فارابی، ابونصر، ۱۴۰۸-۱۴۰۹، *المنطقیات للفارابی*، جلد ۱ و ۲، مقدمه و تحقیق محمدتقی دانش‌پژوه، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی.
۱۸. \_\_\_\_، ۱۹۹۶، *الجمع بین رأیی الحکیمین*، تصحیح علی بوملحم، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۱۹. فخررازی، محمدبن عمر، ۱۳۸۱، *منطق المخلص*، مقدمه، تحقیق و تعلیقه احد فرامرزی قراملکی و آدینه اصغری‌نژاد، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام.
۲۰. قطب‌الدین رازی، محمدبن محمد، ۱۲۹۴، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، قم، انتشارات کتبی نجفی.
۲۱. قطب‌الدین شیرازی، محمودبن مسعود، ۱۳۶۹، *دره التاج*، به کوشش و تصحیح سید محمد مشکات، تهران، انتشارات حکمت.
۲۲. کاتبی قزوینی، علی بن عمر، ۱۹۹۸، *الشمسیة فی القواعد المنطقیة*، مقدمه و تحقیق مهدی فضل‌الله، بیروت، المركز الثقافی العربی.
۲۳. ماکولسکی، آکساندر اوسیویویچ، ۱۳۶۴، *تاریخ منطق*، ترجمه فریدون شایان، تهران، انتشارات مرزبان و پیشرو.
۲۴. موحد، ضیاء، ۱۳۷۳، «ارسطو و منطق جمله‌ها»، *فصلنامه ارغنون*، دانشگاه امام صادق علیه السلام، شماره ۱، ص ۲۱۳-۲۲۲.
۲۵. \_\_\_\_، ۱۳۸۲، «شرطی‌های خلاف واقع و قانون‌های علمی»، *نامه حکمت*، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شماره ۲، ص ۲۱-۳۰.
۲۶. نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد، ۱۳۷۵ الف، *اساس الاتقیاس*، با تعلیقه سید عبدالله انوار، تهران، نشر مرکز.
۲۷. \_\_\_\_، ۱۳۷۵ ب، *شرح الاشارات و التنبیها*، قم، نشر البلاغه.
28. Ross. David, 1995, *Aristotle*, Routledge, London and New York.
29. Sextus Empiricus, 1967, *Outlines of Pyrrhonism*, translated by R.G.Bury, litt. D, London: Harvard University press.